

فقیه دهلیز مناسب ورود به قرآن نیست

(مجموعه درسگفتارهای سیری در سپهر قرآن)

(جلسه پنجم: سوره معارج)

منبع: سایت ملی - مذهبی، روز جمعه، مورخ: ۹۴/۴/۱۲

سوره ای که در جلسه پنجم به آن پرداخته می شود سوره معارج از سور مکی قرآن است. البته برخی از مفسران معتقدند بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است. این سوره هم بر احوال قیامت و تنهایی و بی پناهی انسان تأکید دارد و هم به مقوله صبر پرداخته است. سبب اصلی انتخاب این سوره برای این مبحث پاره ای نکات انسان شناسانه قرآن در باب بی تابی و جزع و فرع انسان است. در این سوره به خود کاذب و نا پیراسته ای که کثیری از آدمیان بدان مبتلا هستند. نیز اشاره شده است. تلاش می شود که آیات این سوره با غزلی از دیوان شمس توضیح داده شود و این که تفاوت میان با خودی و بی خودی در نظام عرفانی و اخلاقی ما متضمن چه نکاتی است و شناخت این دو مقوله چه آثار و برکاتی برای ما دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾ وَتَرَاهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿٨﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿١٠﴾ يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمئِذٍ بِنَبِيٍّ ﴿١١﴾ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾ وَقَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَى ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى ﴿١٦﴾ تَدْعُو مِنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَى ﴿١٨﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنْ ابْتَنَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾ أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤١﴾ فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٤٢﴾ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٣﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

به نام خداوند بخشنده مهربان

پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید» ۱»

که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست» ۲»

[و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است» ۳»

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند» ۴»

پس صبر کن صبری نیکو» ۵»

زیرا آنان [عذاب] را دور می‌بینند» ۶»

[و] نزدیکش می‌بینیم» ۷»

روزی که آسمانها چون فلز گداخته شود» ۸»

و کوهها چون پشم زده گردد» ۹»

و هیچ دوست صمیمی از دوست صمیمی [حال] نپرسد» ۱۰»

آنان را به ایشان نشان می‌دهند گناهکار آرزو می‌کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز می‌توانست

پسران خود را عوض دهد» ۱۱»

[و] نیز همسرش و برادرش را» ۱۲»

و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد» ۱۳»

و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می‌داد] و آنگاه خود را رها می‌کرد» ۱۴»

نه چنین است [آتش] زبانه می‌کشد» ۱۵»

پوست سر و اندام را برکننده است» ۱۶»

هر که را پشت کرده و روی برتافته» ۱۷»

و گرد آورده و انباشته [و حسابش را نگاه داشته] فرا می‌خواند» ۱۸»

به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است» ۱۹»

چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند» ۲۰»

و چون خیری به او رسد بخل ورزد» ۲۱»

غیر از نماز گزاران» ۲۲»

همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند» ۲۳»

و همانان که در اموالشان حقی معلوم است» ۲۴»

برای سائل و محروم» ۲۵»

و کسانی که روز جزا را باور دارند» ۲۶»

و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» ۲۷»

چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی‌توانند بود» ۲۸»

و کسانی که دامن خود را حفظ می‌کنند» ۲۹»

مگر بر همسران خود یا کنیزانشان که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند» ۳۰»

و هر کس پا از این [حد] فراتر نهد آنان همان از حد درگذرند گانند» ۳۱»

و کسانی که امانتها و پیمان خود را مراعات می‌کنند» ۳۲»

و آنان که بر شهادتهای خود ایستاده‌اند» ۳۳»

و کسانی که بر نمازشان مداومت می‌ورزند» ۳۴»

آنها هستند که در باغهایی [از بهشت] گرامی خواهند بود» ۳۵»

چه شده است که آنان که کفر ورزیده‌اند به سوی تو شتابان» ۳۶»

گروه گروه از راست و از چپ [هجوم می‌آورند]» ۳۷»

آیا هر یک از آنان طمع می‌بندد که در بهشت پر نعمت درآورده شود» ۳۸»

نه چنین است ما آنان را از آنچه [خود] می‌دانند آفریدیم» ۳۹»

[هرگز] به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می‌کنم که ما تواناییم» ۴۰»

که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست» ۴۱»

پس بگذارشان یاوه گویند و بازی کنند تا روزی را که وعده داده شده‌اند ملاقات نمایند» ۴۲»

روزی که از گورها [ی خود] شتابان برآیند گویی که آنان به سوی پرچمهای افراشته می‌دوند» ۴۳»

دیدگانشان فرو افتاده [غبار] مذلت آنان را فرو گرفته است این است همان روزی که به ایشان وعده داده

می‌شد» ۴۴»

برخی از مفسران شیعی شأن نزول سوره معارج را قصه غدیر خم و خلافت امام علی در سنت شیعی دانسته‌اند و این که کسی منکر امامت امام علی شد و به پیامبر اعتراض کرد خداوند نیز او را وعده عذاب او را داد. اما مفسران اهل سنت بر این باورند که این سوره ناظر به پرسشی درباره قیامت و عذاب آن روز بوده است.

تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. روز را در این سوره نباید به معنای تحت اللفظی آن فهمید بلکه به معنای شدت و عظمت آن روز است نه به معنای این که پنجاه هزار سال را در روز ضرب کنیم و یک عدد ریاضی را به دست آوریم. برای مثال در سوره قدر نیز "الف" واقعاً به معنای هزار نیست بلکه نشانه تأکید خداوند بر امری است. هم چنان که در زبان فارسی هم یک مادر ممکن است به فرزندش بگوید صد بار گفتم این کار را نکن. این صد بار، صد بار ریاضی نیست بلکه نشانه تأکید مادر بر عدم انجام آن کار است.

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا . يُبْصِرُونَهُمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئذٍ بَنِيهِ . وَصَاحِبِيهِ وَأَخِيهِ . وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ . كَلَّا إِنَّهَا لَأُنْظَى . نَزَّاعَةً لِّلشَّوْى . تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى . وَجَمَعَ فَأَوْعَى .

در این سوره در آیات ابتدایی، خداوند احوال روز قیامت را بیان می کند و در آیات بعدی به تنهایی و بی پناهی انسان در آن روز می پردازد. روزی که انسان مفر و پناهگاهی ندارد و به دنبال این است که خود را از عذاب روز قیامت برهاند و حاضر است تمامی خویشانش و کسانی را که در زمین هستند فدا کند تا بلکه بتواند از این موقعیت سختی که در آن قرار گرفته رهایی پیدا کند. ولی خداوند هشدار می دهد که انسان گناهکار و انسانی که پشت به حق کرده است عذاب را می چشد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا. در این آیات دیدگاه هستی شناسانه قرآن مطرح می شود و احکام کلی در این زمینه داده می شود. این احکام علی الاصول بر همه انسان ها اطلاق می شود مگر این که شخص خویشتن داری کند و بر روی خود کار کند تا این اوصاف را به حداقل برساند. انسان موجودیست که هم ناشکیب است و هم طاقت کمی دارد. در مقابل رنج و سختی بی طاقت است و هرگاه خیری به او می رسد بخیل می شود. البته افرادی که صفات ذکر شده در آیات بعدی را دارا باشند مشمول این احکام کلی که درباره انسان صادر شد نمی شوند. نمازگزاران، منفقین، امانتداران، پاکدامنان و... خارج از این احکام کلی هستند.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ. لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. در نظام عرفانی مولانا مفهوم باخودی و بی خودی از یکدیگر تفکیک شده است. به نظر می رسد اوصافی که در سوره معارج به مثابه رذایل اخلاقی بر شمرده شد می تواند ذیل مفهوم با خودی در سنت عرفانی مولانا قلمداد شود. مولانا باخودی را مذموم شمرده و از نظر او با خودی یعنی خود کاذب و دروغین، خود فربه شده که اصناف رذایل در او نهاده شده است. باخودی در مقابل بی خودی قرار می گیرد که به معنای فاصله گرفتن از خود کاذب و فربه است.

قصه زودرنج بودن، ناشکیبا بودن، شکننده بودن و حریص بودن انسان ناشی از خود ناپرورده و کاذب اوست. اگر شخص بتواند بر مشکلات روحی و اعوجاجات روانی خویش فائق بیاید با بی خودی مواجه می شود که در این صورت رذایل از او رخت بر می بندد و دیگر از آن انسان حریص و بخیل چیزی باقی نمی ماند.

وآن نفسی که بی خودی، یار چه کار آیدت!	آن نفسی که باخودی، یار چه خار آیدت!
وآن نفسی که بی خودی، پیل شکار آیدت	آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشه‌ای
وآن نفسی که بی خودی، مه به کنار آیدت	آن نفسی که باخودی، بسته ابر غصه‌ای
وآن نفسی که بی خودی باده یار آیدت	آن نفسی که باخودی، یار کناره می کند
وآن نفسی که بی خودی دی چو بهار آیدت	آن نفسی که باخودی، همچو خزان فسرده‌ای
طالب بی قرار شو، تا که قرار آیدت	جمله بی قراریت از طلب قرار توست
ترک گوارش ار کنی، زهر گوار آیدت	جمله ناگوارشت از طلب گوارش است
ور نه همه مرادها همچو نثار آیدت	جمله بی مرادیت از طلب مراد توست
تا که نگار نازگر عاشق زار آیدت	عاشق جور یار شو، عاشق مهر یار نی

از نظر مولانا انسان اگر با خود باشد شکارِ پشه می‌شود و هرگاه بی‌خود شد، فیل شکار او می‌شود. شکار پشه بودن کم و بیش همان ناشکیبا بودن و کم‌ظرفیت بودن است که قرآن بدان اشاره می‌کند. زیرا کسی که خود را بالا می‌پندارد و خودخواه است هرگاه با دیگران مواجه می‌شود و یا رفتاری از دیگران می‌بیند که مطابق با شئونی که برای خود در نظر گرفته است، نیست بی‌تابی می‌کند و فکر می‌کند چنان که باید او را نشناخته‌اند و مورد احترام قرار نگرفته است. انسان باخود خیلی متوقع می‌شود و انتظار دارد همه در خدمت او باشند. چنین انسانی حریص نیز می‌شود زیرا می‌خواهد خودش در صدر باشد. اما از سویی دیگر انسان اگر بی‌خود باشد و خود را در میان نبیند نه تنها شکار پشه نمی‌شود بلکه پیل شکار او می‌شود زیرا چنین انسانی هاضمه فراخی دارد و دریا دل است. انسان دریا دل حتی اگر کژی به او برسد آن را در خود می‌شوید آن‌گاه کم و بیش آن ناشکیبایی و جزع و فرع از او رخت بر می‌بندد. البته ما انسان هستیم و احساسات و عواطف داریم و نمی‌شود از خود انتظار داشته باشیم که در مقابل ناملایمات کلاً خم به ابرو نیاوریم اما نوع مواجهه با سختی‌ها و ناملایمات مهم است.

آدم با خود زیاد غصه می‌خورد و مثل خزان افسرده است ولی انسان بی‌خود حتی زمستان را نیز بهار می‌بیند. سرّ این که نمازگزاران و کسانی که حقی را از مال خودشان برای سائلین در نظر گرفته‌اند، از آن حکم کلی قرآن درباره انسان، مستثناء شده‌اند، چیست؟ از نظر مولانا سرّش این است که چنین انسان‌هایی از باخودی به بی‌خودی می‌رسند. زیرا انسان وقتی به سائل نظر می‌کند از خودش به در می‌آید و معطوف به دیگری می‌شود. اگر کسی به روز قیامت باور داشته باشد و زوال و فنای این دنیا را ببیند روی خودش حساب باز نمی‌کند یا همه امور او، خود محورانه نمی‌شود، صرفاً از منظر خویش دنیا را نمی‌نگرد و دنیای او فراخ می‌شود. کسی که به دیگری توجه می‌کند یعنی صورت خود را از جایی بر می‌گیرد و به سویی دیگری نظر می‌کند. چنین کسی مستعد پای نهادن در مسیر بی‌خودی هستند. به همین دلیل عارفان ما حتی بر عشق زمینی نیز تأکید داشته‌اند زیرا بر این باور بودند که عشق زمینی هیچ‌گونه حسنی هم که نداشته باشد شخص را از خود خارج ساخته و معطوف به دیگری می‌کند. از نظر عرفا ام‌الردائل خودپرستی و خود شیفتگی می‌باشد.

عاشقی گر زین سر و گر زان سرست عاقبت ما را بدان سر رهبرست^۲

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما

ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما^۳

۱. دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۳

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۶، بردن پادشاه آن طیب را بر بیمار تا حال او را ببیند

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، سر آغاز، نی‌نامه

و بر همین سیاق هم عرفا جمله معروفی دارند: **المجاز قنطرة الى الحقیقه** . مجاز پلی است به سوی حقیقت. عرفا به مقوله عشق زمینی به مثابه یک دارو نگاه می کردند زیرا معتقد بودند شخص عاشق چون مفتون و مسحور دیگری شده است و می خواهد در چشم معشوق جمیل بنماید، همین باعث می شود لااقل چند صباحی به خود نپردازد. ولی باید توجه کرد که :

عشق هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
عشق آن زنده گزین کو باقیست کز شراب جانفزایت ساقیست^۴

به تعبیر مولانا، خوب است انسان عاشق کسی شود که زنده و معشوق ازلی باشد و محدود و فانی نباشد. اما به هر حال معطوف دیگری شدن یا به تعبیر گارسیا مارکز نوعی رابطه توأم با وفا را با او تنظیم کردن فتح باب خوبیست برای این که انسان بر رذیله باخودی فائق آید و پای در مسیر بی خودی نهد.

چنان چه مهندس بازرگان در کتاب سیری در تحول قرآن ذکر نموده و هم چنین از دیدگاه برخی دیگر از قرآن پژوهان، در سوره های مکی احکام فقهی کم تر بیان شده و بیشتر آیات این دسته از سوره ها به چند نکته محوری می پردازد. این نکات محوری عبارتند از: وحدانیت و عظمت خداوند، احکام قیامت، زوال و فنای انسان و احکام اخلاقی. البته در سوره های مکی احکام هنجاری آمده است اما این احکام هنجاری کم تر فقهی است و بیشتر اخلاقیست. به عبارت دیگر حجم دستورالعمل های اخلاقی و هستی شناختی و انسان شناختی قرآن بیشتر از احکام فقهی است و توجه به این نکته در خوانش قرآن و روبروشدن با این متن مقدس مهم و ضروری است. کسانی که با سویه فقهی به سراغ قرآن می روند در خوانش قرآن و تفکیک متن از حاشیه و اهم و فی الایم کردن آیات قرآن و فهمیدن جامع قرآن دچار خطاهایی جدی خواهند شد.

البته این نکته به معنای نادیده گرفتن احکام فقهی قرآن نیست اما اهمیت این نکات اخلاقی و هستی شناسانه محل تأمل است و توازن برقرار کردن میان همه این موارد برای بهتر فهمیدن پیامی که در این متن مقدس قرار داده شده است، ضروریست. باید توجه داشت که این متن مقدس با متون دیگر تفاوت دارد. اگر این کتاب مقدس فقط متضمن احکام فقهی بود بعید بود که ماندگار شود و دلی را برآید. نمی شود با باید و نبایدها دل کسی را جذب کرد. مخاطبان پیامبر نیز در ابتدا مفتون احکام فقهی قرآن نشدند بلکه این مخاطبان به دلیل این که یک گونه سوگردانی و پیام های هستی شناسانه و اخلاقی در پیام پیامبر دیدند مفتون و مسحور او شدند.. بنابراین قرآن شناسی ما نیز باید این گونه سامان پیدا کند و از این منظر و دهلیز باید وارد سرای قرآن شد.

آیات انتهایی سوره معارج نیز درباره احوال کافران و در رسیدن قیامت است.

۴ . مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۹، فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر

وقتی قرآن درباره کافران سخن می گوید مراد از کافران چه کسانی هستند؟ باید توجه داشت مطابق منطق قرآنی میان کافر فقهی و کافر حقیقی باید تفکیک قائل شد. آیاتی که درباره کافران سخن می گوید در باب کافران حقیقی است نه کافران فقهی. به این معنا که از نظر فقهی کافر کسی است که کافر به کتاب قرآن است و پیروان ادیان دیگر که قرآن را قبول ندارند کافر محسوب می شوند. روشن است که این معنای از کفر محل کلام قرآن نیست. زیرا در بعضی از آیات قرآن آمده است که کثیری از غیر مسلمانان نیز مهدی هدایت خداوند هستند. حتی مطابق رویکرد قرآنی، احکام قرآنی در باب کفر شامل کسانی که اهل کتاب نیستند اما در عین حال باورمند ادیانی مانند بودیسم و زرتشت هستند نیز نمی شود. در یک سطح بالاتر این احکام حتی بر کسانی که صادقانه در باب هستی و عالم متافیزیک غور و تفکر کرده اند، و به نتایج دیگری غیر از آنچه پیامبران توصیه کرده اند برسند، نیز بار نمی شود.

کفر به معنای پوشاندن است و کافر کسی است که عامداً و عالماً امری را می داند و بر آن پای می نهد و آن را انکار می کند و گرنه اگر کسی هم صادقانه و هم مجدانه به دنبال درک حقیقت باشد حتی اگر به این درک نائل نشود، کافر محسوب نمی شود. در جشن ۹۰ سالگی برتراند راسل فیلسوف انگلیسی و ملحد معاصر، خبرنگاری از او پرسید که ظاهراً شما پیرترین و مشهورترین ملحد روی زمین هستید اگر شما از دنیا رفتید و متوجه شدید که در این عالم خبری است و شما اشتباه کردید که می گفتید خدایی در کار نیست، آن وقت چه می گوئید؟ راسل با حاضر جوابی همیشگی خود پاسخ می دهد که اگر آنچه شما می گوئید رخ دهد من در آن دنیا به احترام کلامم را بر می دارم و به خدا می گویم چرا در دنیا این قدر نشانه نگذاشتید که من به تو برسم. اگر کسی این سخن را صادقانه و مجدانه بگوید به نظر نمی رسد که مشمول احکام کافران در قرآن شود.

در قرآن در باب کافران از کسانی سخن می گوید که در هنگام شنیدن یاد و ذکر خداوند، دل آن ها مالمال از نفرت و کینه و اشمئزاز می شود. بنابراین انکار متفاوت از نفرت است. کسی که صادقانه و مجدانه کوشیده است اما اعتقاد به خداوند پیدا نکرده است متفاوت از کسی است که عامداً و عالماً حق را می پوشاند. فرد اول دچار خطای معرفتی شده و فرد دوم دچار خطای اخلاقی گشته است. احکام کافران در قرآن مشمول خطای اخلاقی است نه خطای معرفتی.

با تفکیک خطای اخلاقی و خطای معرفتی می توان دایره کافران را مشخص کرد و جاده هدایت را فراخ تر نمود.